

گفتمان<sup>۱</sup>

ارنستو لکلانو

مترجم: حسینعلی نوذری

## چکیده

ارنستو لکلانو در مقاله خود ضمن ریشه یابی مفهوم "گفتمان" در پدیده‌ای که آنرا "چرخش استعلایی در فلسفه مدرن" می‌نامد، اظهار می‌دارد که فرض اصلی هر رویکرد گفتمانی این عقیده است که صرف امکان تصور، دریافت حسی، اندیشه و عمل به ساختمان شدن حوزه معنادار معینی بستگی دارد که پیش از هر گونه بیواسطگی عینی حضور دارد. وی با ارجاع ریشه این نوع برداشت به رویکردهای استعلایی کلاسیک زمان کانت، معتقد است که این رویکردها از دو جهت مهم با نظریه‌های معاصر درباره گفتمان تفاوت دارند: نخست اینکه در فلسفه‌های کلاسیک نظیر فلسفه کانت وجه "ماتقدم" و پیشینی، تشکیل دهنده ساختار اصلی ذهن است که موجب استعلایی هر گونه تغییرات تاریخی می‌شود. در حالیکه نظریات معاصر درباره گفتمان عمدتاً نظریه‌های تاریخی بوده و در صدد بررسی و مطالعه آن دسته از حوزه‌های گفتمانی هستند که برغم نقش استعلایی خود، در معرض تغییرات گذرا و موقتی قرار دارند. دوم اینکه مفهوم "حوزه‌های

<sup>۱</sup> مقاله حاضر ترجمه‌ای است از:

Ernesto Laclau, "Discourse", in Robert E. Goodin & Philip Pettit (eds), *A Companion to Contemporary Political Philosophy* (Oxford: Blackwell, 1996), pp. 431-437.

گفتمانی<sup>۱</sup> در رویکردهای معاصر بر برداشتی از ساختار متکی است که کاملاً متأثر از زبان شناسی سوسوری و ما بعد سوسوری است. در ادامه به بررسی نظریه زبان شناسی ساختاری فردینان دوسوسور و تأثیرات آن بر حوزه مطالعات گفتمان و تحلیل گفتمانی می پردازد و اظهار می دارد که از نظر سوسور محدودیت های دقیقی در برابر امکان ارائه نظریه زبان گفتمان وجود دارد. به زعم سوسور گفتمان عبارت است از هر نوع توالی زبانی بزرگتر از جمله. آنگاه لکلاو نتیجه می گیرد که بنابراین از دیدگاه سوسوری وجود زبان شناسی گفتمان امری است غیرممکن، زیرا تنها خواست فرد گوینده Speaker بر توالی جملات حاکم است و هیچگونه نظم ساختاری که به مدد نظریه ای عمومی قابل فهم باشد، وجود ندارد.

با ظهور مکتب<sup>۲</sup> تحلیل بنیادین کینهاگ<sup>۳</sup> بود که تناقضات و ناسازواری های درونی مکتب سوسوری مورد بررسی و توجه قرار گرفت. حاصل کار ارائه دومین الگوی زبان شناسی ساختاری بود که بر اساس نوعی فرمالیسم تدوین شده بود. زبان شناسانی چون یامزلف و سپرس با تقسیم بندی نظم های دال و مدلول به واحدهای کوچکتر از نشانه این گرایش به سمت فرمالیسم را بسط و تکامل بخشیده و برداشت سوسوری درباره همشکلی و همسانی دال و مدلول را کنار گذاشتند.

به اعتقاد لکلاو رسالت تحلیلی گفتمان در ساختارگرایی کلاسیک عبارت بود از آشکار ساختن قانونمندی های اساسی حاکم بر فرایند تولید معنا در عرصه حیات اجتماعی، رسالتی که از طریق ترکیب نظریه های مختلفی چون نظریه احتجاج، نظریه صراحت، نظریه کنش کلامی، نظریه تحلیل معنایی و تحلیل نحوی و- ایفا گردید. این جریانات منجر به بازنگری های اساسی چندی در سنت ساختارگرایی شد و به ظهور جنبش پساساختارگرایی منجر گردید، که از جمله مهم ترین گرایشات موجود در آن می توان به موارد زیر اشاره کرد:

- ۱). باز تدوین منطق معنا در آثار رولان بارتز و خلق مفهوم متن متکثر یا چند گانه که دال های آن لزوماً به مدلول های خاصی وابسته نیستند.

۲. ظهور روانکاوی لاکانی که به ایجاد گسست مشابهی در پیوند میان دال و مدلول انجامید.

۳. ظهور جنبش ساختار شکنی ژاک دریدا و نشان دادن این نکته که عناصر عدم قطعیت رادیکال را می توان در تمام ترتیبات ساختاری پیدا نمود، و اینکه چرا ساختار دلالت نمی تواند مبانی انسداد و گیرش خود را در درون خود پیدا کند.

در مقابل نظریه صورت بندی گفتمانی، رویکرد فوکویی بر تجزیه کلیت هایی تاکید دارد که تولید معنا در آن صورت می گیرد. فوکو با تصریح بر اینکه خود معنا پیشاپیش مستلزم وجود شرایط تولید (ی) است که قابل تقلیل به معنا نیستند به دسته بندی دومی قابل می شود. این حرکت نیمه استعلایی به جدا شدن لایه ای از پدیده ها می انجامد که فوکو آنها را گفتمان می نامد. مسئله محوری در تحلیل فوکو مشخص ساختن این مسئله است که چه چیزی وحدت و مبانی انسجام یک صورت بندی گفتمانی را تشکیل می دهد. به عقیده وی گزاره *enonce* کوچکترین واحد هر گفتمان است به گزاره همچون *proposition* نیست، زیرا هر قضیه خود مشتمل بر دو گزاره متفاوت است.

لاکلاو در ادامه بر بحث و بررسی درباره نظریه گفتمان و سیاست پرداخته و رسالت عمده و مهم گفتمان را در حوزه مفهوم بردازی قدرت می داند. در اینجا نیز با بررسی آراء و نظرات اندیشمندان مختلف چون موفه، فوکو، اسلاوی ژیرک، و شانول کریبکه به طرح دو گرایش عمده در این خصوص می پردازد: اول گرایشی که ریشه آنرا در نظریه اساس ساختگرایانه در باره نشانه می داند، و دوم گرایشی که به جریان باز تدوین طرح اندیشگی فوکو باز می گردند.

ریشه های دور مفهوم گفتمان، که طی چند دهه اخیر در برخی رویکردهای معاصر در تحلیل سیاسی ارائه شده است، به پدیده ای باز می گردد که می توان آن را چرخش استعلایی در فلسفه مدرن نامید - یعنی نوعی تحلیل که صرفاً معطوف امور واقع



نیست بلکه به شرایط امکان آنها نیز می پردازد. فرض اصلی هر رویکرد گفتمانی این است که صرف امکان تصور، دریافت حسی، اندیشه، و عمل به ساختمان شدن حوزه معنا دار معینی بستگی دارد که پیش از هر گونه بیواسطگی عینی *factual immediacy* حضور دارد. پژوهش استعلایی به مثابه تحقیق درباره شرایط امکان تجربه با کانت شروع شد، به نظر وی مکان، زمان، و مقولات درک وجه ماتقدم یا پیشینی در تکوین پدیدارها [نمودها- فنومن] محسوب می شوند. در اوایل قرن بیستم پدیدار شناسی هوسرل به دقت و صراحت تمام شهود عرض یا دریافت شهودی واقعیات را از شهود جوهر یا دریافت شهودی ذوات متمایز ساخت، و تصریح نمود که شهود جوهر سازنده و مقوم هر گونه 'فرا دادگی' یا موهوبیت *givenness* بشمار می رود. رویکردهای استعلایی کلاسیک از دو جهت مهم با نظریه های معاصر درباره گفتمان تفاوت دارند: نخست از این جهت که در حالیکه در فلسفه ای نظیر فلسفه کانت، وجه 'ماتقدم' یا پیشینی ساختار اصلی ذهن را می سازد که موجب استعلایی هر گونه تغییرات تاریخی می شود، نظریات معاصر در باب گفتمان عمدتاً نظریه هایی تاریخی هستند و برآنند تا به بررسی و مطالعه حوزه های گفتمانی نئی بپردازند که علیرغم نقش استعلایی خود تغییرات گذرا و موقتی را از سر می گذرانند- یعنی خطی که 'تجربی' را از 'استعلایی' جدا می سازد، خط صاف و سر راستی نیست و در معرض جا به جایی و تغییرات مداوم قرار دارد. ویژگی شاخص دوم این است که مفهوم 'حوزه های گفتمانی' در رویکردهای معاصر بر برداشتی از ساختار متکی است که کاملاً متأثر از زبان شناسی سوسوری و ما بعد سوسوری است.

حتی در چارچوب این خصلت یسایی عام نیز بایستی بین آن دسته از نظریات گفتمان که قویاً با گشتارها<sup>۱</sup> در حوزه زبان شناسی ساختاری مرتبطند و آن دسته از نظریات گفتمان که پیوندهای دوری با تحلیل ساختاری داشته و در معرض نقد درونی مفهوم سوسوری نشانه *sign* قرار نمی گیرند، تمایز قایل شویم. پسا ساخت گرایی را می توان نماینده رویکرد نخست دانست، که برداشت های متنوعی از آن وجود دارد رویکرد دوم را نیز میتوان در آثار فوکو و مکتب وی متجلی دید. ابتدا این دو گرایش را به ترتیب مورد بررسی قرار داده و آنگاه به نتایج و پیامدهای آنها در مفهوم پردازی سیاست خواهیم پرداخت.

## نظریه های گفتمان

نظریه زبان شناسی فردینان دو سوسور (۱۹۵۹) که در اصل طی سه دوره بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ به صورت سلسله درس هایی در زبان شناسی عمومی در ژنو تدریس و ایراد گردید، عمدتاً حول مفهوم نشانه به مثابه رابطه بین یک تصویر صوتی (دال) و یک مفهوم (مدلول) دور می زند. به عقیده سوسور زبان شناسی ساختاری بر پایه دو اصل اساسی تدوین شده است: نخست این اصل که در زبان هیچ تعبیر یا اصطلاح مثبت و ایجابی وجود ندارد، مگر تفاوت ها و تمایزات. برای درک معنی اصطلاح پدر، من باید معنی اصطلاح مادر، پسر، دختر و... را درک کنم. این سرشت کاملاً نسبی و متغیر هویت های زبانی به معنای آن است که زبان نظام یا سیستمی را تشکیل می دهد که در آن هیچ عنصری را نمی توان مستقل از دیگر عناصر تعیین و تعریف نمود. اصل دوم این است که زبان صورت یا عرض است نه ذات یا جوهر - یعنی هر عنصر این نظام منحصرأ از سوی قواعد ترکیب سازی ها و جانشین سازی های آن با دیگر عنصر تعیین می شود. در تمثیل سوسوری بازی شطرنج، اگر من به جای مهره های چوبی از مهره های سنگی (مرمری) یا حتی مهره های کاغذی استفاده کنم، بنا این حال مادامی که قواعد حاکم بر حرکات مهره در بازی شطرنج ثابت بماند و تغییر نکند، همچنان می توانم بازی کنم. در این عالم تماماً متمایز و دائماً در حال تغییر و دگرگونی که تحت سیطره قواعد کاملاً صوری قرار دارد، نوعی همشکلی محض به چشم می خورد: در برابر هر جریان اصوات که واژه ای را می سازند، تنها و تنها یک مفهوم مشابه و متناظر وجود دارد. نظم دال و نظم مدلول دقیقاً در هم تداخل پیدا می کنند. *طالعات فرسنگی*

لیکن از نظر سوسور محدودیت های دقیقی در برابر امکان ارائه نظریه زبانی گفتمان وجود دارد. در دیدگاه سوسوری گفتمان عبارت است از هر نوع توالی زبانی بزرگتر از جمله. حال، از چشم انداز سوسوری وجود زبان شناسی گفتمان امری است غیر ممکن، زیرا تنها خواست فرد متکلم بر توالی جملات حاکم است و هیچگونه نظم ساختاری که به کمک نظریه ای عمومی قابل فهم باشد، ارائه نمی شود. بنا این حکم دکارتی مبنی بر قدرت فائقه سوژه [فاعل شناساگر]، نفس امکان وجود نظریه زبانی گفتمان نفی گردید. علاوه بر آن نظریه سوسوری نشانه نیز در نهایت نظریه ای ناهماهنگ و ناسازوار از آب در آمد، زیرا اگر زبان صورت (عرض) باشد و نه جوهر (ذات)، و اگر بین نظم دال و نظم مدلول همشکلی محض وجود داشته باشد، در آن صورت از دیدگاهی صوری، این دونظم از



یکدیگر غیر قابل تمییز می شوند، و نمی توان قابل به دوگانگی نشانه زبانی بود. با توجه به این مسئله سوسور مجبور بود مجدداً بطور زیریرکی تمایز بین جوهر آوایی و جوهر مفهومی را مطرح سازد. با این نتیجه که تحلیل ساختاری را به گونه ای تنگاتنگ با نشانه زبانی پیوند زند. گرچه وی بطور مبهم امکان ارائه نشانه شناسی به مثابه علم عمومی نشانه ها در جامعه را اعلان نمود، لیکن اتکاء وی به جوهرهای زبانی، بسط و گسترش حوزه های کاربرد مبانی ساختاری را دشوار ساخته است.

تنها با ظهور مکتب تحلیل نیادین کپنهاگ<sup>۱</sup> بود که این تناقضات و ناسازواری های درونی مکتب سوسوری به گونه ای مناسب مورد توجه و بررسی قرار گرفت. حاصل کار، تدوین دومین الگوی زبان شناسی ساختاری بود که صراحتاً در راستای نوعی فرمالیسم در حال بسط پیش رفت. یلمزلف (Hjelmslev: 1961, 1971) با تقسیم بندی نظم های دال و مدلول به واحدهایی کوچک تر از نشانه، با برداشت سوسوری درباره همشکلی دال و مدلول قطع رابطه کرد:

واج شناسان... به ارائه واحدهای زبانی کوچک تر از نشانه اقدام کرده اند: واج ها... (برای مثال نشانه 'ورزو' [گوساله تر] از چهار واج یا واگ 'و'، 'ز'، 'ز'، 'ا' ساخته شده است). اگر این شیوه را در خصوص فحوا یا مضمون و معنی مستتر در این نشانه بکار ببریم، در آن صورت در این نشانه حداقل سه عنصر... یا مولفه seme متمایز از هم خواهیم دید... گاو / نر / جوان. حال بدیهی است که واحدهای معنا شناختی و آوایی مستقر در نشانه را می توان از دیدگاه صوری تشخیص داد و از هم متمایز ساخت؛ قوانین ترکیبی ناظر به واج های یک زبان و قوانین مربوط به مولفه ها را نمی توان متناظر یا مشابه و برابر با یکدیگر نشان داد (دوکرو و تودورف: ۱۹۸۰، ص ۲۲).

پیامدها و نتایج این گرایش به سمت فرمالیسم مادامی که نظریه گفتمان مد نظر است، بسیار وسیع و گسترده اند که اهم آنها به شرح زیرند:

- ۱) اگر نظام انتزاعی قواعد صوری حاکم بر ترکیب و جایگزینی بین عناصر الزماً به جوهر خاصی وابسته نباشد، در آن صورت هر گونه نظام دلالت در جامعه - نشانه های مربوط به خوراک، پوشاک، مبلمان، تزئینات، مد، سلیقه و... - را میتوان بر حسب آن نظام انتزاعی توصیف نمود. این مسیری بود که نشانه شناسی از سال های دهه ۱۹۶۰ در پیش

گرفت، مسیری که با آثار راهگشای رولان بارتز شروع شده بود (بارتز ۱۹۶۷، ۱۹۶۸، ۱۹۷۲، نیز کریستوا ۱۹۶۹). فی الواقع این شناخت فزاینده وجود داشت که گفتمان ناظر به مجموعه خاصی از موضوعات نیست، بلکه بیانگر دیدگاهی است که بر اساس آن توصیف مجدد کلیت و تمامیت حیات اجتماعی امکانپذیر می گردد.

۲) اگر فرمالیسم بطور دقیق بکار بسته شود، به معنی آن است که تفاوت های جوهری بین زبانی و غیر زبانی را نیز بایستی نادیده گرفت یا مسکوت گزارد. به تعبیر دیگر تمایز بین کنش و ساختار به صورت تمایز ثانویه ای در درون رده وسیع تری از کلیت های معنا دار در می آید. اثر مشترک لکلاو و موفه (۱۹۸۵) این نکته را مخصوصاً مورد تاکید قرار داده و نظریه گفتمان را به استنتاج هایی نزدیک می کند که ویتگنشتاین بدان رسیده بود، یعنی به این نظریه که 'بازی های زبانی' مشتمل بر زبان و کنش هایی است که زبان در آن کنش ها در هم تنیده شده است (ویتگنشتاین ۱۹۸۳، ص ۵).

۳) و بالاخره فرمالیسم محض غلبه بر دیگر مانع موجود در راه تدوین نظریه زبانی گفتمان را نیز میسر ساخت؛ مادامی که تمام تمایزات را می بایست تمایزاتی افتراقی یا تفاضلی به حساب آورد- یعنی تمایزاتی درونی نسبت به ساختار- در آن صورت سوژه را دیگر نمی شد منشا معنا به حساب آورد، بلکه فقط می شد آن را به عنوان موقعیت یا جایگاهی در درون یک کلیت معنا دار تلقی نمود. 'مرگ سوژه' یکی از رجز خوانی های مکتب ساختار گرایی کلاسیک بود. روشی که متکلم (گوینده) جملات خود را بر اساس آن ترکیب می کند، صرفاً بیانگر خواست های سوژه ای کاملاً مستقل نیست بلکه ترکیب جملات متکلم مبتنی است بر نحوه ساختن شدن نهادها بر اساس آنچه که در برخی بافت ها قابل گفتن است. رسالت تحلیل گفتمان برای ساختار گرایی کلاسیک آشکار ساختن این قانونمندی های اساسی حاکم بر فرایند تولید معنا در زندگی اجتماعی است. از دیدگاه فنی، این برنامه با کنار هم قرار دادن کارهای زیربنایی حوزه های مختلف مانند نظریه احتجاج، نظریه صراحت، نظریه کنش کلامی، تحلیل معنایی و تحلیل نحوی و... به مورد اجرا در آمد.

در سالهای اخیر سنت ساختار گرایی از زاویای مختلف شاهد یکسری بازنگری هایی بود که به ظهور جنبشی موسوم به پسا ساختار گرایی منتهی گردید. شاخصه مشترک این بازنگری ها (تجدید نظرها) به زیر سوال بردن مفهوم کلیت بسته بود که سنگ زیربنای ساختار گرایی کلاسیک بشمار می رفت. (اگر هویت ها تنها تفاوت های موجود در



نظام گفتمانی محسوب گردند، در آن صورت هیچ هویتی بطور کامل شکل نمی گیرد، مگر آنکه نظام، نظام بسته ای باشد.) جریان پسا ساختارگرای می بایست در چارچوب منطق براندازی هویت‌های گفتمانی که از عدم امکان منطقی ایجاد نظام بسته ناشی می شود، مورد محک و آزمایش قرار می گرفت. اهم گرایش‌ها موجود در این جریان عبارتند از:

(۱) تدوین مجدد منطق معنا در آثار اخیر رولان بارتز (۱۹۷۴). بارتز که در نخستین آثار خود پیرامون نشانه‌شناسی به تفاوت محض بین معنای صریح denotative meaning و معنای ضمنی connotative قایل بود، بعدها دریافت که نمی توان بین این دو نوع معنا تفاوت یا تمایز صریح و دقیقی قایل شد. این نکته به ظهور مفهوم متن متکثر یا چند گانه انجامید، که دال‌های آن را نمی توان بطور دائم وابسته به مدلول‌های خاصی دانست.

(۲) گسست مشابهی نیز در رابطه میان دال و مدلول در جریان روانکاوی ملهم از ژاک لاکان (۱۹۷۷) صورت می گیرد. نظریه فرویدی با تکیه بر فرایند تقارب یا تعیین چند جانبه overdetermination (تراکم و جایگزینی) که در ایجاد و قوام هر گونه صور تبندی روانی دخیل است، پیشاپیش بر عدم امکان تثبیت معنا از طریق رابطه متقابل محض بین دال و مدلول تاکید نموده بود. نظریه لاکانی این گرایش را در قالب پدیده ای موسوم به منطق دال، یعنی لغزش دائمی مدلول در زیر دال (که دال به صورت عنصری ثابت در می آید)، تشدید می کند.

(۳) و در نهایت، جنبش ساختار شکنی، که توسط ژاک دریدا (۱۹۶۷)، همچنین گاشه (۱۹۸۶) ابداع شده، بر آن است تا نشان دهد که عناصر عدم قطعیت رادیکال را میتوان در تمام ترتیبات ساختاری پیدا نمود (به شیوه ای نه معیار با قضیه گودل)، و اینکه چرا ساختار دلالت نمی تواند مبانی گیرش یا انسداد خود را در درون خود پیدا کند. طبعاً مورد اخیر مستلزم وجهی از نیروست که بایستی از خارج از ساختار عمل نماید.

در نقطه مقابل نظریه صورت‌بندی گفتمانی دریدا، میتوان رویکرد کاملاً متفاوتی را در آثار میشل فوکو دید. در حالیکه هم ساختار گرایی و هم پسا ساختارگرایی، در صورتی که شرایط انسداد کلی حاصل نشود، کار خود را از منطق نشانه و براندازی آن شروع می کنند، نقطه شروع کار فوکو پدیدار شناسی سطح دومی است که سعی در تجزیه و جدا ساختن کلیت‌هایی دارد که هر گونه تولید معنا در آن صورت می گیرد. پدیدار شناسی کلاسیک با دسته بندی ارجاع گزاره‌ها به واقعیات بیرونی، عمده توجه خود را به معنی



گزاره ها معطوف ساخته است. فوکو با نشان دادن این نکته که خود معنا پیشاپیش وجود شرایط تولید را که قابل تقلیل به معنا نیستند مسلم فرض می کند، به دسته بندی دومی قایل می شود. این حرکت یا اقدام 'نیمه استعلایی' به جدا شدن لایه یا طبقه ای از پدیده ها می انجامد که فوکو آن را 'گفتمان' می نامد. مسئله محوری در تحلیل فوکو مشخص ساختن این موضوع است که چه چیزی وحدت و مبانی انسجام یک صورتبندی گفتمانی را تشکیل می دهد. به عقیده فوکو گزاره enonce کوچکترین واحد هر گفتمان است. گزاره را نمیتوان همچون قضیه proposition دانست، زیرا هر قضیه میتواند مشتمل بر دو گزاره متفاوت باشد (هم من و هم یک پزشک می توانیم بگوئیم که فلانی سرطان دارد، ولی تنها قضیه مطرح شده از سوی پزشک را می توان یک گزاره پزشکی تلقی نمود).

همچنین گزاره را نمی توان یک گفتار یا پاره گفتار utterance دانست، زیرا گفتارهای متفاوت میتوانند شامل گزاره واحدی باشند. و بالاخره با عنایت به این نکته که فوکو گزاره ها را با پدیده ای موسوم به 'کنش های کلامی جدی' محدود و محصور می سازد، لذا گزاره ها را نمی توان همانند کنش های کلامی دانست. منظور فوکو از 'کنش های کلامی جدی'، کنش های کلامی معمولی و روزمره نیستند، بلکه کنش هایی هستند که از طریق فعالیتی معتبر، نافذ و مستقل (نظیر گفتمان پزشکی) ایجاد می گردند. ولی این در واقع طرح همان معضل سابق به بیانی دیگر است: چه چیزی مبانی وحدت یک حوزه یا صورت بندی گفتمانی خاص را تشکیل می دهد؟ برای مدتی فوکو خود را به پیدا کردن این اصل وحدت در چیزی که آن را شناخت یا معرفت پایه 'اپیستمه' episteme می نامید سرگرم ساخت: جهان نگرشی اساسی که فرایند تولید ذهنی در یک عصر خاص را متحد و یکدست می سازد. منظور ما از اپیستمه... مجموعه کلی روابطی است که طی یک دوره مشخص موجب وحدت کاربست های گفتمانی می شود که به ظهور اجزاء و عناصر معرفت شناختی، علوم و احتمالات نظام های رسمیت یافته (صوری) می انجامند (فوکو ۱۹۷۲ و ص ۱۹۱). بر این اساس وی سعی نمود تا اپیستمه ها یا معرفت های پایه ای اعصار مختلف را از هم متمایز سازد، که بطور قرار دادی آنها را عصر کلاسیک، عصر رنسانس، و مدرنیته نامید (فوکو ۱۹۷۳). وی فرایند کارکرد ذهنی کشف این راهبردهای گفتمانی را دیرین شناسی نامید. لیکن خط اصلی تفکر وی او را به درک هر چه بیشتر این نکته رهنمون گردید که ناهماهنگی و عدم تجانس یک صورتبندی گفتمانی را نمی توان به اصل ساده وحدت تقلیل داد. لذا به این نتیجه رسید که اصل وحدت در یک صورتبندی

گفتمانی را نمی توان در ارجاع به شی یا موضوعی واحد، یا در سبک مشترکی در فرایند تولید گزاره ها، یا در ثبات و تبدیل ناپذیری مفاهیم، یا در ارجاع به یک مضمون مشترک پیدا کرد، بلکه باید آن را در *انتظام در پراکندگی* جست - ثبات در روابط بیرونی میان عناصری که از هیچ یک از اصول زیر بنایی ساختمان شدن تبعیت نمی کنند. معذک حتی اگر *انتظام در پراکندگی* تنها اصل وحدت در صورتبندی گفتمانی باشد، آنچه که بدیهی می نماید مسئله حدود و ثغور موجود بین صورتبندی های گفتمانی است، مسئله ای که فوکو در این مرحله قادر به ارائه پاسخی دقیق به آن نبود.

### نظریه گفتمان و سیاست

سهام عمده نظریه گفتمان در حوزه سیاست را به خصوص می توان در مفهوم پردازی قدرت دید. همان تقسیم بندی کلی که پیشتر بدان اشاره کردیم، در اینجا نیز مصداق دارد: در یک سمت تحلیل گرانی را داریم که ریشه های نظری و فکری آنان را باید در نظریه پسا ساختگرای نشانه جستجو کرد، و در سمت دیگر تحلیلگرانی را داریم که عمدتاً به جریان تدوین مجدد یا بازنگری طرح اندیشگی *intellectual project* فوکو در آثار اخیر تر وی مرتبطند.

گرایش نخست را به ویژه میتوان در آثار لکلاو و موفه (لکلاو و موفه ۱۹۸۵، لکلاو ۱۹۹۰) دید. آنان در تدوین رویکردی برای تحلیل قدرت سیاسی که در مقوله *هژمونی* [سیادت] متمرکز شده بود، برای دو وجه سنت ساختار گرایی اهمیت زیادی قایل بودند: وجه نخست، مفهوم *گفتمان* به مثابه کلیتی است معنادار، که تمایز موجود بین زبانی و فرازبانی را استعلا می بخشد. همانطور که دیده ایم، عدم امکان کلیتی بسته، پیوند بین دال و مدلول را یکدست می سازد. از این نظر نوعی تکثیر و ازدیاد دال های شناور در جامعه وجود دارد، و رقابت سیاسی را می توان به مثابه تلاش نیروهای رقیب سیاسی برای تثبیت نسبی دال های مذکور، در قالب پیکره هایی خاص دانست. برای مثال منازعات گفتمانی درباره راههای تثبیت معنای یک دال نظیر *دمکراسی*، در تبیین معنا شناسی دنیای سیاسی معاصر، اهمیت حیاتی دارند. این تثبیت نسبی رابطه بین دال و مدلول چیزی است که در آثار مذکور از آن تحت عنوان *هژمونی* یاد می شود. وجه دوم نقش سنت پسا- ساخت گرایی در تدوین نظریه هژمونی در پیوندی تنگاتنگ با وجه نخست آن قرار دارد. همانطور که دیده ایم، ساختار شکنی نشان می دهد که انواع پیوندهای ممکن بین



اجزاء و عناصر ساختار، غیر قابل تعیین هستند. لیکن هر گاه یک پیکره به جای دیگر پیکره های ممکن تحقق یافته باشد، در آن صورت می توان نتیجه گرفت که: (۱) پیکره واقعا موجود، اساسا پیکره ای حدوثی یا ممکن الوجود است، (۲) پیکره مذکور را نمی توان به کمک ساختار آن تبیین نمود، بلکه اینکار باید به کمک نیرویی صورت بگیرد که نسبت به ساختار آن تا حدودی بیرونی باشد، نیرویی بیرون از ساختار پیکره مذکور. و این در واقع نقش نیروی سیادتگرا (هژمونیک) است. هژمونی نظریه ای است در باب تصمیماتی که در عرصه ای غیر قابل تصمیم گیری اتخاذ می گردند. نتیجه، آنگونه که ساختار شکنی نشان می دهد، این است که همانطور که عدم قابلیت تصمیم گیری در بستر اجتماعی عمل می کند، عینیت و قدرت چنان درهم تنیده می شوند که نمی توان آن دو را از هم تفکیک نمود. در قالب همین تعابیر بود که ادعا شد قدرت نشانه و ردیای حدوث در درون ساختار است (لکلاو، ۱۹۹۰). لکلاو و موفه با تدوین تاریخ مارکسیسم از انترناسیونال دوم تا گرامشی به تائید مترقیانه ای درباره سرشت مشروط یا حدوثی پیوندهای اجتماعی دست می یازند، در حالیکه سابق بر این ریشه این پیوندها را در قوانین ضروری و اجتناب ناپذیر تاریخ می جستند. این چیزی است که همواره حوزه عملکرد پیوندهای سیادت مابانه (هژمونیک) را بسط و گسترش داده است.

همچنین اخیرا اسلاوی زیژک (۱۹۸۹) با تدوین رویکردی مرکب از روانکاوی لاکان، فلسفه هگل و برخی گرایشات موجود در فلسفه تحلیلی بویژه نحله توصیف ستیزی anti-descriptivism شائول کریپکه Saul Kripke گام مهمی در جهت بسط نظریه گفتمان در حوزه تحلیل سیاسی برداشته است. وجه مخوری رویکرد زیژک تلاش برای ارائه مجدد مقوله سوژه بدون هیچ نوع دلالت ضمنی ماهیت گراست. سوژه مورد نظر وی، امن می اندیشم پس هستم جوهری رایج دو سنت فلسفی مدرنیته نیست، ولی در عین حال انهدام یا پراکنش مواضع سوژه که ساختار گرایی آن را مسلم فرض می کرد نیز نیست. بلکه سوژه وی - به تاسی از لاکان - مکان فقد، بی مکانی، یا مکانی است تهی که اقدامات و تلاش های متنوع همذات سازی و هویت یابی سعی وافر در پر کردن آن دارند. زیژک پیچیدگی موجود در هر نوع فرایند هویت یابی و همسان سازی (به مفهوم روانکاوانه آن) را نشان داده و سعی دارد بر آن اساس، روند ایجاد و قوام هویت های سیاسی را توضیح دهد. آثار متأخرتر فوکو (۱۹۷۹، ۱۹۸۰) در واقع تلاشی بود برای برخورد با دشواری ها و معضلاتی که تحلیل وی درباره صورتبندی های گفتمانی به بار آورده بود. فوکو عرصه

گفتمان را تنها به مثابه موضوعی در میان دیگر موضوعات تعریف نمود. در دیدگاه وی گفتمان مرتبط با گزاره به عنوان موضوع تحلیل صراحتاً از دیگر گفتمان ها جدا شده بود: قاعده مندی های گفتمانی مرز بین زبانی و غیر زبانی را قطع نمی کنند. در نتیجه حضور پیکره های گفتمانی معین می بایست در قالب تعبیری توضیح داده میشد که از نظر وی فراگفتمانی محسوب می شدند. این امر به ظهور رویکردی از نوع جدید انجامید که وی آن را تبار شناسی نامید. در حالیکه رویکرد دیرین شناسی وحدت حوزه گفتمانی را پیشاپیش مسلم فرض می کرد که نمی توانست به هیچ نوع اصول ژرفتری از وحدت بخشی متوسل گردد، رویکرد تبار شناسی بر آن بود تا عناصر دخیل در پیکره گفتمانی را در چارچوب تاریخ ناپیوسته ای قرار دهد که عناصر آن فاقد هر گونه اصل وحدت غایتمند بودند. سرشت بیرونی نیروهای وحدت بخش مویذ پراکندگی تبار شناختی عناصر، مبنای برداشت فوکویی از قدرت بشمار می رود: قدرت همه جا حضور دارد، زیرا عناصر آن ناپیوسته و منقطع هستند، و خویشاوندی یا پیوند آنها چیزی نیست که بتوانیم آن را جدا از خود آن عناصر، توضیح دهیم. لذا در حالیکه پسا ساختار - گرایی و تبار شناسی هر دو به مسئله عدم استمرار و روند تولید آن خارج از هویت های گسسته می پردازند، لیکن از دو زاویه متفاوت به مسئله عدم استمرار برخورد می کنند: در مورد نخست مسئله عبارت است از بسط و گسترش مقوله گفتمان به نقطه ای که دیگری را دیکال خود را در بر می گیرد - یعنی مسئله نشان دادن کارکرد منطق تفاوت که هر گونه تمایز بین زبانی و غیر زبانی را پشت سر می گذارد، در مورد دوم مسئله عبارت است از نشان دادن این نکته که چگونه قاعده مندی های زبانی به ترکیب یا کنار هم قرار دادن عناصری متکی هستند که تنها میتوان آنها را در قالب تعبیر غیر گفتمانی درک و دریافت نمود.

پایان

<sup>۱</sup> گشتار [transformation]، قبل از توضیح گشتارها در زبان شناسی، مقدمه ای کوتاه لازم است: نوم چامسکی زبان شناس فیلسوف، ریاضیدان، روان شناس و منطقی برجسته معاصر، به دنبال نقد و تحلیل دستور زبان های سنتی و رایج، و نشان دادن نارسایی های انواع مختلف دستور زبان های موجود نظیر دستور زبان سنتی، تجویزی، توصیفی، تاریخی، فلسفی، تطبیقی و با استفاده از مفاهیم و روش های منطق و ریاضیات جدید برای توصیف زبان نظامی ایجاد کرد که به نام 'دستور زایا-گشتاری' معروف شده است. به عقیده وی اصول کلی و صور عمومی زبان جزء 'ذات' کودک است و 'محیط زبانی' کودک تنها نقش یک 'عامل محرک' را ایفا می کند علاوه بر این فراگیری زبان نیز چیزی جز کشف یک سلسله قواعد محدود و عام دستوری و شیوه کاربرد آنها در شرایط مختلف



نیست. مطابق با نظریه دستور زبان زایا-گشتاری (۱) هر فرد بومی اهل زبان مجموعه محدودی قاعده در ذهن خود دارد که به کمک آنها می تواند جمله های نامحدود زبان خود را بگوید، بفهمد و جمله های درست را از نادرست تمیز دهد (۲) جملات زبان دارای دو نوع ساخت هستند: (الف) یکی ساخت سطحی که به آن "رو ساخت" گفته می شود. روساخت هر جمله صورت عینی و ملموس آن جمله است که تولید و شنیده می شود، یعنی بیاتگر شکل خارجی است و به دانش آگاهانه یا کنش زبانی فرد مربوط می شود. در واقع رو ساخت پس از اعمال قواعد گشتاری تولید می گردد. مثلاً ژرف ساخت "کودک + زبان + یاد گرفتن + زمان حال + شناسه" به صورت زیر به شکل رو ساخت ظاهر می شود: "کودک - زبان - یاد - میگیرد" (ب) ژرف ساخت که در واقع ساخت عمقی جمله است و صورت اولیه و خام هر جمله به حساب می آید و شامل عناصر اصلی جمله و روابط دستوری میان آنهاست. وزیر بنای جمله به آن وابسته است. ژرف ساخت جمله به کمک قواعد گوناگون دستوری مرحله به مرحله تغییر ساخت می دهد تا سرانجام به شکل نهایی و کامل خود یعنی به شکلی که در جمله بکار میرود، ظاهر می گردد. به نظر چامسکی ژرف ساخت اساس دانش ناخودآگاه یا توانش زبانی هر متکلم است و تعیین کننده روابط معنایی و منطقی اجزای جمله محسوب می شود.

دستور زایا-گشتاری "چامسکی از دو مجموعه قواعد تشکیل شده است: مجموعه زایا و مجموعه گشتاری. قواعد زایا، ژرف ساخت جمله های زبان را تولید میکنند، و قواعد گشتاری ژرف ساخت را به رو ساخت تبدیل می کنند. به هر یک از این فعل و انفعالات (نظیر حذف، افزایش، تعویض و غیره) که به کمک یک قاعده صورت می گیرند و ژرف ساخت جمله را به روساخت آن تبدیل می کنند گشتار گفته می شود. گشتارها معمولاً بر روی زنجیره پایانی اعمال می شوند و در نهایت رو ساخت مطلوب در جمله مورد نظر را می سازند از دیدگاه دستور زبان گشتاری، گشتار عملی است که طی آن یک رشته از قوانین منظم و کلی، ساخت دستوری یک رشته از زبان (جمله، بنده، گروه و غیره) را به شکل دیگری تبدیل می کنند. گشتارها پس از ساخت معنایی عمل می کنند و به دو دسته گشتارهای الزام آور یا اجباری و گشتارهای اختیاری تقسیم می شوند. از نظر نوع عملکرد نیز گشتارها به انواع مختلفی تقسیم می شوند از جمله: گشتار حذف، گشتار افزایش، گشتار جانشینی، گشتار ترکیب، گشتار جا به جایی، گشتار انعکاسی، گشتار ادبی، گشتار تعمیم یافته، گشتار اسمی یا اسم ساز، و گشتار دستوری. م. نیز نگاه کنید به

۲۰۶، ۲۶۸-۲۷۱

<sup>۲</sup> Glossematic School of Copenhagen از جمله مکاتب زبان شناسی قرن بیستم است که کسانی چون یلمزلف و اتویسپرسن Jespersen در تدوین و پایه ریزی آن سهم مهمی داشتند. یلمزلف با به خدمت گرفتن روش عقلی-قیاسی به جای روش تجربی-استقرایی، نظریه ای را ارائه می کند که گلوسماتیکیس Glossecatics یا نظریه تحلیل بنیادین (بررسی مشخصات بنیادین) می نامد. یلمزلف عناصر بنیادی را که از لحاظ زبانی قابل تجزیه نیستند، یعنی مشخص های واجی و مشخص های معنایی را در یک گروه قرار داد و اصطلاح "glosseme" را برای نامیدن آنها بکار برد. در نظریه تحلیل بنیادین به دو وجه از اندیشه های سوسور اهمیت داده می شود: اول اینکه زبان مجموعه یا دستگاهی از ارزش هاست. و دوم اینکه زبان صورت است نه جوهر. البته یلمزلف بر خلاف دیگر زبان شناسان که به دوسطح تحلیل یعنی "جوهر لفظ" و "صورت لفظ" در زبان تأکید می کردند، بر چهار سطح تحلیل متفاوت در زبان توجه دارد: سطوح تحلیل "جوهر لفظ"، "صورت لفظ" در زبان تأکید می کردند، بر چهار سطح متفاوت تحلیل در زبان توجه دارد: سطوح تحلیل "جوهر لفظ"، "صورت لفظ"، "جوهر معنی" و "صورت معنی" (ساغروانیان، ص ۲۲۲).

۴- در متن اصلی از واژه Calf (به معنای گوساله نر استفاده شد)، که با توجه به نشانه های موجود در آن و نیز به منظور معادل گذاری واج های چهارگانه آن، از واژه فارسی 'ورزو' به عنوان معادل آن استفاده کردیم که همان بار معنایی، واج ها، و نشانه های سه گانه مستتر در آن را در بر دارد. م.

Barthes R.: Elements of Semiology, trans. A. Lavers and E. Smith (New York: Hill and Wang, 1968)

-----: Mythologies, trans. A. Lavers (London: Cape, 1974)

-----: S/Z (London: Jonathan Cape, 1974).

-----: The Fashion System, trans. M. Ward and R. Howard (New York: Hill and Wang, 1983).

Derrida, J.: Of Grammatology, trans. G. C. Spivak (Baltimore, M.D: Johns Hopkins University Press, 1976).

Ducrot, O and Todorov, T.: Encyclopedic Dictionary of the Sciences of Languages (Baltimore, Md.: Johns Hopkins University Press, 1979).

Poucault, M.: The Archaeology of Knowledge, trans. A. M. Sheridan Smith (London: Tavistock, 1972).

-----: The Order of Things: An Archaeology of the Human Sciences (New York: Pantheon: 1973).

-----: Nietzsche, genealogy and history, in Michel Foucault: Language, Counter-Memory, Practice: Selected Essays and Interviews, ed. D. F. Bouchard (New York: Vintage, (1979)

-----: Discipline and Punish: the Birth of the Prison, trans. A. Sheridan (New York: Vintage, 1979)

-----: The History of Sexuality. Vol . I: An Introduction, trans. R. Hurley (New York: Pantheon, 1980)

Gasche, R : The Tain of the Mirror (Cambridge, Mass.: Harvard University Press. 1986).

Hjelmslev, L.: Prolegomena to a Theory of Language, trans. F. A. Whitfield (Madison: University of Wisconsin Press, 1961).

-----: Language: An Introduction, trans. F.A.. Whitfield (Madison: University of Wisconsin Press, 1970).

Kristeva, J.: Semeiotike (Paris: Editions du Seuil, 1969).

Lacan, J.: Ecrits: A Selection, trans. A. Sheridan (New York: Norton, 1977).

Laclau, E.: New Reflections on the Revolution of Our Time (London: Verso, 1990).

----- and Mouffe, C.: Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics (London: Verso, 1985).



Saussure, F. de: Course in General Linguistics, trans. C. Bailey and A. Sechehaye (New York: McGraw-Hill, 1959).

Wittgenstein, L.: Philosophical Investigations (Oxford: Blackwell, 1983).

Zizek, S., The Sublime Object of Ideology (London: Verso, 1989).

حرفه تاریخیگری در قرون وسطی و معاصر  
(تأملاتی در اندیشه یواخیم فابور دلی)

سهراب حیدریان



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی